

و الله تعالی
1387

مذہب
اللہ المستطاب
درہ درہ من تصنیف و
التصیف فصح التاخرین والین
التقین منشی مرتضیٰ
محمدخان
پنجابی



المسئور
شانه

کتاب تطایب نادره

بسم الله الرحمن الرحيم

و بساج و بساچه کتاب کتاب فصاحت قرین مخطوط و مدیح از مہج و آفرین جهان آفرستی ا
 که خواص اراده اش ^{دور} دُرّه عقلیه عقل اول را از مغاص عاقل حکمت و دُرّه ^{دور} و حیرت
 قدرت شکر و در تک آن بد و حرف پیدا آورد و از پر تو پر نور عقل فیاض آشنا
 آشنای نفس به آشنای محی و بهای آشنای ظهور و بروز کرد و از لغو آن دو
 گوهر گران بها و از فروع آن دو اختر سبیکران بجا براید جوهر مہر دات تیزین تزیب
 تکثر یافت مغارق نفوس مغارقات با کالیل تعدد آراست گشت اجرام علویات از
 غلوسوق انوار جمال جمیل او جمله بچرخ افتادند چنانکه از بیقراری مہر انور روشن است
 سرکشه نمعنی است و از آبله پانی حرمخ محدر پیدا که بید نور و این تمشق چون قبه رواق این مقرر
 است

دیاچت کتاب

از هر شاخ انگشت شهادت بوجد آتش دراز مثل باسق در سر زمین باقی در کل آمد

و رطب رطب از حشر خستل من مطالع الاغصان طلع طلوع و زهره الزهره و النور زهره نو

زهره الزهره من السماء السماء و من لقصص البرج تلالا لال لایضیاء و الیواقیت الحجار تلالا لوالدره

الدراری اللامعه و لالی النجوم الخجیة الناجمة من الاطباق الفیر و زجیة الخضر شعرتائل فی نبات

الارض فانظر الی امارا صنع لمملک عیون من الحین فالترات واجنان من الذهب لسیبک و

در ترکیب ثالثا حیوان نفس حیوانی از ظلمات یستی سجدا ول هستی روان شده خواص

ترکیب و روی مستحصل بجزایسی دیگر از نتایج جان و حواس و قوت احساس اختصاص یافت در

اصائل و مرابط از صهیل خویل و اصیط جمال ندای و لکم فیها جمال حین تزکون و حین تسرحون نباتی

شهو در سید در صید و مر الض از یعارین و تخیف غتر و خوار لقب و ثغاء غنم اواز و الا نعام

خلقنا لکم فهادون و منافع و منہا تا کلون و نیزه کوش معتقمان نعمایم الغمام و جو و گروید

و در جنب پایار و چاره و کنارس و عریف و احیاس نیر براس و شعوار و عسعاس و صیاح جارنب و

نقوم و عل و صباح ثعلب و بغام طبری و مواع پره و ضحک قرده اینان من ششی الایسبح بحمده

لسوامع ساکنان صوامع ملکوت در انداخت در خفایای عشاش و اکنان مفاحص او کار

انقراض عقاب و نعیق عنسرب و عققه عقق و لعلقه لعلق و شمشقه عصفور و زرزره زر

زور و لیطیط لبط و قطار قطار نوای و الطیر صافات کل قد علم صلاته و تسبیح در جهان بوفیو

متطایر ساخت و در انجا را حجاز کشیش افاعی و نعیق صفا و ع و صینی عقارب زبان مدح

براکت سوراخای سنگها صدای پوست مار و صدای قرانجا و صدای عقرب با

دیاچت کتاب
در بیان از هر شاخ انگشت شهادت بوجد آتش دراز مثل باسق در سر زمین باقی در کل آمد
دیاچت کتاب
در بیان از هر شاخ انگشت شهادت بوجد آتش دراز مثل باسق در سر زمین باقی در کل آمد
دیاچت کتاب
در بیان از هر شاخ انگشت شهادت بوجد آتش دراز مثل باسق در سر زمین باقی در کل آمد

و بیاحت کتاب

سزای او کشت در حجرات تراب اغنا فرشت صیر جراد و طنین باب هم همه همزه حقیقی است

غناد صدای پرواز و آواز غنچه و غناد صدای کس آب حوض پر شد

او آمد و منم من تمشی علی بطنه و منم من تمشی علی رجلین و منم من تمشی علی اربع نیلوق امد پشانه

دازانها است که میرود بر روی شکم دازانها است که میرود بر روی پا دازانها است که میرود بر روی چار پا خلق بکنند خدا آنچه میخواهد

چون بقدرت بچون ترتیب تربیت و ترتیب عالم امکان بدرجه در ربع رسید بتاثير و تاثير

لباس پوشیدن

آبای اشیری و انمات عنصری در شیریه شیت صورت آرای هیولای نوع بش کشته بچوای

مطلع فلک

زبان

و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون خاک فرسوده را بسلسال عنایت سمجیت و

بختن خلق کردیم انسان را از گل حشام از لای تنبیر شده آب خروشکار

بعد از آن که در دستگاه حسن تقویم مستعدا فاضله فیض آو شیت آد بسلسال جنبانی ثم سواه نفع

بیک سر شستی

فیه من وجه حضرت انسان از آن بر کجیت آن کو سپر پاک استودع کو به نفس ناطقه و مظهر اسرار کثیت

در اندر ج خود

کثر انحنای ساخته بچهره آرائی عاقله قوت عاقله از سایر انواع بحال تجمل و جلا سبب جلال کمالات

خدا و نیسان

مشاط

مهرک کلمات

متحلی و متجلی نموده بموهبت ان امد صطفی آدم بلا شبه زینت زینت آفرود و در مقام فضلنا هم علی

بسیار از این خلق کردیم از روی فضل زیادتی

کثیر من خلقنا تفضیلا اسباب مرتب مرتب فرمود تا در مانی شناسائی بزیران بدالات و م

بسیار از این خلق کردیم از روی فضل زیادتی

یظروانی ملکوت السموات و الارض کبیل جوهر نفس و القان ایقان نموده با سبب تسلیم بر نعمات

یکند در ملکوت آسمانها و زمین حکم شدن زود بان از درگاه

عرفان شرف شرف در آید و از روشن قلب روشن نظار و مناظر و لکشای عالم مشهور و کرد

جلال قس استحق و از باده معرفت مستحق شوند و از حصول آن استعدا و فرجی بی برج

بسیار از این خلق کردیم از روی فضل زیادتی

و فرجی بی طرح و بلا و رحمتی بلا بلا و رحمت و نعمتی مصون از نعمت و مستحق مجد و دنا مجد و دنا

هم در غم عشوت بزرگ بله سبب

غیر محذور و نامحذور و عمری میر از نقص و نقض و عیشی معسر از عیش و نقض در پانصد کتبه

سنگدغ غم محذور و نماندن و قطع شدن نماندن و نماندن و نماندن

با صغری زاید زاید کبیر کبیر اسپس سپاس و تالیش عادی و در آنچه را بجهت آنچه را بجهت و فایده

صبح آینه شام آینه بر می نفع چند صابون که در حجت

بسیار از این خلق کردیم از روی فضل زیادتی

دیباچه کتاب

فایده فایده که از تفسیر قبول حکام قبول تفسیر پذیر فحیات مسکنه انسانیات تسلیمات بشمار که از بهر ت شمایل
 نافع نافع آینه نسیم به آینه غلاند نشانیها ^{بویهای خوش} ^{لایانده حرکت}
 نافع شمایل آن خلوات جلوات ملک و ملکوت تار و زار شمایل شامه عنبر کبر و شایسته ضریح ضریح
^{میرد و چنانها} ^{و آشکارا}
 آسای حضرت ضریح الامه بیت که از کتابه داخل استانش کریمه و من خلده کان آنا خواناست و
^{نمایند} ^{این است}
 کان کوین حکامان کربا گوهر قدرش لاف کافورند کاناغرا و رنگ عرش پایش از پایه عرش و رنگ
^{بیاوردی} ^{بمحل} ^{بمحل} ^{بمحل}
 و دل دیده کفر و سلام از شعله عموالی شعله عرش از آفرین از رنگ قاب تو سیمین قاس رحمت کاشف
^{بمیرد} ^{آتشکده} ^{مقدار}
 اسرار نون انعام و شقه و شوق القهر چه چه عرش را پرچم سفینه نجات است رانوح و سپهر وحی یوحنا
^{بمیرد} ^{بمیرد}
 یوح احمد لقبی که السنه حمله در عهد و مدح و نیایش بس کلید است کرد و گردون نور و طرف پا بوش
^{آفتاب}
 بر تارک طرف و طرف کلید بعثه المد علی الامم و جمله محجه للسبل لئلا یكون للناس علی الله حجت
^{و دستار مانده} ^{در فرستاده است} ^{فدا بر ما} ^{مشاوره} ^{مجتهد} ^{برای} ^{راه} ^{حق} ^{تا} ^{نکند} ^{نشان} ^{مقدار}
 بعد الرسل یعنی ان مبعوث بر نسا و رجال که نموده تورات نحل و جبل تورات و صنف صحف از
^{بمیرد} ^{بمیرد}
 معجزات فرقان مجیدش آتی است علم اسما و علم آدم الاسما کلها انضام برضات علم نیش ریاضی
^{تیم} ^{کرد} ^{پند} ^{مجموع} ^{اسما} ^{را} ^{سید} ^{انسا} ^{بشاید}
 عترت بندگی عرش بر گردن انس و جان لازم است و هست شفا عرش با کشف عموم
^{فرزندان}
 عموم است متلازم المبعوث علی الاسود و الاحمر حامی بیض الاسلام بالابيض و الاخضر و
^{فرستاده} ^{نه} ^{بجرب} ^و ^{عجم} ^و ^{نگاه} ^{ارزنده} ^{بمیرد}
 حامی البیضا عن سواد المله البیضاء بالنصل الازرق و المرح الاسمر سید الانبیاء و سید الانبیاء
^{بمیرد} ^{بمیرد}
 معجزه تو ابر التشرک و مقرر الکفر علی صلاه طیب من نوافح لمسک و عنت بر الشجر ما سحر
^{خاموش کند} ^{آتشهای} ^{زبان}
 نور الکوکب و نجم السحر و نجم النور و الکوکب عن النجم و الشجر و تالی محبت محمد یار بحیات
^{دکانه} ^{آسما} ^{بیاورد} ^{نکند} ^{فرستاده} ^{از} ^{کجا} ^{دشت} ^{را} ^{از} ^{در} ^{دندان} ^{بمیرد}
 نجات نجات نجات نجات نجات نجات سرورانی سرورانی سرورانی سرورانی سرورانی سرورانی
^{نخار} ^{نجیب} ^{ترین} ^{بمیرد}

این کتاب از کتب معتبره است
 در بیان معجزات و شایسته
 حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 و در بیان صفات و کمالات
 آن بزرگوار
 و در بیان معجزات
 و شایسته حضرت
 زین العابدین علیه السلام
 و در بیان معجزات
 و شایسته حضرت
 علی اکبر علیه السلام
 و در بیان معجزات
 و شایسته حضرت
 حسن و حسین علیه السلام
 و در بیان معجزات
 و شایسته حضرت
 سید الشهدا علیه السلام
 و در بیان معجزات
 و شایسته حضرت
 امام رضا علیه السلام
 و در بیان معجزات
 و شایسته حضرت
 امام جواد علیه السلام
 و در بیان معجزات
 و شایسته حضرت
 امام مهدی علیه السلام

ویا چه کتاب

کلام از دم سحر بیان با طهارت معجزات عیسی میریم بر داحت الحقی از بد و کهر زانی سخنان بدیع میریم فضایل را
چنین گوهر عالی عالی بکار نیامده و از آغاز عمر بختی روحه انفس و نفوس سختگی کلام منقوش سیه
کامرسی بجا که مقتاده ساقی شتافی طبعش با ساقی سخنان پریب تربیب و مانع خشک مغز آن عالم
معنی نموده و حریمت طریب کلکش اگوا بسجق از نشین کتابی بر باده کساران می تحقیق هم پیوده
شعر لیم تر عدنی کاتبان شد لکل شئی شاد و خوشی بدیع فی الخط و فی غیره بسحره الانشاء الانشاء
رایض خیالش کلهی بقدره راجحت محجرات لغات تازی تاخته و غایب فکرتش زانی از بجا
لهجه درسی درسی ز امر گانهها گوکت درسی ظاهر ساخته و جنب مقولات عجمی تراوش مترات
کنار مضامین عرب با طانت بیان ترکان سکن کویک نمط و در مقابل مقالات سلاست
بنیادش اسطرار ضایع شهرت سخن سنجان از دستان اساطیر مستطیر احط خامه سفاکش در سفاک
بدایع بسان سفاک و الماک تیر سبت و روان فلاطون خم نشین از نشاء مسطار مساطر و راق
اوراق رفوق کتابش سمرست سوکشان خمتخانه ملیندش با ابوعلی بنوق بیا و سر خوش فضل
ادانشوران بحر قلانش مضامین شستی کف فاحتمل لستل ز بد را بیا قلم بنافش نکشت نما
در معجز کاری و قلامه قلمش بلال آسای رعیت استلال از صنم باری لقاطه و لقاطه
طبع نقادش و این الفاظ بلغا و فضاله و قصاله ذهن نقاشش و این افضل فضلاله
دقایق دقیقه بیان حفال و شحال مشعل خامه اش نفایس تنقه سختوران نشافه و نشافه منجیل
کلک مشکبیر ختامه اش بکار منکرانش لغزین منسجم و لاجان و حاصل حواصل خمیر گانه

منقوش چو سحر
در وقت خواب
در وقت بیداری
در وقت غم
در وقت شادی
در وقت خستگی
در وقت نشاط
در وقت غمگینگی
در وقت شادمانگی
در وقت غمگینگی
در وقت شادمانگی
در وقت غمگینگی
در وقت شادمانگی

مقدّماتش و دست نوره آنرا امتحان بش اندا که با و غنی

و یاحیة کتاب

کلمات شیرین در زخاوی ^{کار طبق} سماعی صحیفه و صحیفه و قرش همه بیشتره جان سرشته و مواید سخ
و یسخ معانی سایغه و قطوف و طایف مضامین سایغه در ظروف سیاه قلم خوش جمله ^{بایدای خوب}
مشک آغشته از نشاء شرح کلام موخرش مستمعان مست معانی و بیان شروح و دلکشش ^{کوارنده} ^{اقسام}
خوشتر از استماع افغانی و استمتاع از خوانی بهر لفظی از ان تکبیر گاه شاید نکته و فحوی لغت نقطه
محوی بهر نقطه که و بالش دو ایر حر و قرش و شیریه دو شیرکان فکر و عرفات نکات بنان ^{مثالی}
و نکات بیانش جلوه گاه هر مورات مرورات افکار بکیر معنی معنی معنی در لطفش ^{کوارنده} ^{بایدای خوب}
در ظلمات سیاهی و ماهیت بهر حرش اوج فصاحت راماهی تابان بر وجه کاهی سلی
و نشان عبارات عنبریه برین اش در سیاه خیمه مدا و حور مقصودات فی انجم اندک
در نجد ورق طباب در طباب پیوسته من نظر الیهما فلقی نظره و سرور و استعارات ^{حورهای نادین سکن در خمها بنده}
ماداره در می اش در بهر باب از معانی و نشین تصویر بی تصور که اطوف علیهم ولدان مخلدو ^{برگ بانها نظره در برسد بناگی سرور}
اذا را سیم حقیقه بر لؤلؤ و انشورا تمثیل و تشبیهش ابلا تشبیه کائمال اللؤلؤ لکون خوان ایها ^{میرنده بر آنرا آید این مخلدو تشبیه}
و لم یجش بی ابهام و حیا و حقیقت ان وان ما اعجبه من بالیف لکسا کسا کاس و کاس نخرج ^{چون بی آنها حساب کنی آنها را در بار بر کنده}
بطوننا شراب مختلف الوانه فیه شفا لکناس مصحاح مع خوات الخناس علی کرسی اطلس انوانا ^{اگر چه بیاباره و بهشت نزد کسانه}
مشرقا بلین و صفحات صحاف و کاس من معین نخلی عن خمر لذت للشاربین شمره لال ذاک ^{که در ان استنقای موهان}
اصفا العقار و دریه اللفظ اقم در الذراری ^{نظریه ما ادب معان نشان میدهد از امر که لذت در نوشندگان را}
کل واری ما اتمها الذین من اقران فنون الافتنان ^{در اصفا شربت و در الفاظش}
^{آیا این صحرست مانا که استخوانی بنشیند}

تکات بنان
و در این کتاب
در دوستان
و در این کتاب
در دوستان

طری

دیباچه کتاب

و لکن فیها ماشیه نفسیکم و لکن فیها ماشیه خون افندی السحریت آم التهم بدستون چون این نسخه العجیب
 و شما صحت در این نسخه است که غشما کشما و اشتهار است این نسخه عمومی میکند آیا این حرف شما ^{آباد و بیگناید}
 اللتی من اوصافها حارت العقول و کلت الالسن و فیها ماشیه النفس و فلذ الالعین ببطر
^{نگه از} ^{نیز خدمتند عقلمها} ^{و لال شده اند با نا} ^{در افسط بچراشته کرده اند} ^{و لذت بیز چشمها}
 تدقیق و تحذیق مروق آمد و پدید آمد و تزیق ملحوظ و درین معانی معانی وافی و
^{شدت نظر بسیار گزینش} ^{تزیق گزینش} ^{نزل و مقام} ^{متوجه خودن}
 اسحاق و اسحاقی کافی رفت کلچین حدقه ناظره از ریاحین حدیقته ناظره اس چندین کسیت
 بر پشت بست و نشاء انشا طرازی و کیفیت کیفیت الا شرعبارت پروازیش در پیش
 ربانی و فرج بخشی با خرد خرویه دان عقل راح ریحق بسک سحیق آغاز نهاد شهر مشام جان
^{ماثل} ^{خراب گزینش} ^{سائیده}
 معطر شد از ان او راق عنبر بود که هر یک نافع از مشک از فربود بی آهوی طبع مشتاق بی
 مشتاق از مساق کلامش مساع ساع و نیتون من ریحق مختوم خنامه سینگ دریافت کرد
^{سیاق} ^{شفت} ^{در خراب بخورد او شراب گزیند که هر آن او سنگ است} ^{کرد}
 ذک فلیتنافس المتنافسون و از ان ملاححت ملیح و فصاحت بلوچ و بر ائحت ترتیب و
^{این} ^{رغبت میکنند در نیت کنندگان}
 بزائحت ترکیب و سلاست تلیق و نفاست تلیق و نمانت تریق و صداقت تلیق
^{اینهمه چیزی نگزینش} ^{بجکت}
 و تراوت تمیق و رشاقت تشیق و سیاق تریق و افاضه رایعه و افاضه رایعه و تشیبا
^{جاری شدین گزینش} ^{بلندی سحت کافتن} ^{تسلیق کلام} ^{زیاده گزینده بیان} ^{سبزه خرم}
 رایعه و تشیبات رافعه شمر تلان ما بر اوراق همارق تالیفات خود را از عرق شمر ساری
^{تقد گزینده و تشای} ^{طریح و زیاد} ^{عاق} ^{صیغه}
 باب مالس زند که مثل هذا فلیعمل العالمون شعر منضی کتاب ارافی عیاناً اجلی و اشرف
^{مثل این عمل میکنند عمل کنندگان} ^{بهر که خود قسم گنایست بی چیز او را شکل} ^{بزرگتر و صریح تر}
 نوع المقبول فالفاظ والمعانی جمعاً ویرانی لعیون مراعی العقول پس در عهد دولت
^{نوع لغتینیا} ^{ببین الفاظ و معانی او سکتی} ^{دیدن چشم انداز مراعات کرده عقلمها}
 روزافرون سلطان سلاطین الشرق والغرب الذی سخر سفیه الارض کا الشرق من الغرب
 غسل اسل و ضرب ضربت اش احلامن العسل و انصرط مطارب جداولش ابی من مجال الطرب
^{جدا گانه}

مشقی از کتب
 و در این نسخه است که غشما کشما و اشتهار است این نسخه عمومی میکند آیا این حرف شما
 اللتی من اوصافها حارت العقول و کلت الالسن و فیها ماشیه النفس و فلذ الالعین ببطر
 تدقیق و تحذیق مروق آمد و پدید آمد و تزیق ملحوظ و درین معانی معانی وافی و
 اسحاق و اسحاقی کافی رفت کلچین حدقه ناظره از ریاحین حدیقته ناظره اس چندین کسیت
 بر پشت بست و نشاء انشا طرازی و کیفیت کیفیت الا شرعبارت پروازیش در پیش
 ربانی و فرج بخشی با خرد خرویه دان عقل راح ریحق بسک سحیق آغاز نهاد شهر مشام جان
 معطر شد از ان او راق عنبر بود که هر یک نافع از مشک از فربود بی آهوی طبع مشتاق بی
 مشتاق از مساق کلامش مساع ساع و نیتون من ریحق مختوم خنامه سینگ دریافت کرد
 ذک فلیتنافس المتنافسون و از ان ملاححت ملیح و فصاحت بلوچ و بر ائحت ترتیب و
 بزائحت ترکیب و سلاست تلیق و نفاست تلیق و نمانت تریق و صداقت تلیق
 و تراوت تمیق و رشاقت تشیق و سیاق تریق و افاضه رایعه و افاضه رایعه و تشیبا
 رایعه و تشیبات رافعه شمر تلان ما بر اوراق همارق تالیفات خود را از عرق شمر ساری
 باب مالس زند که مثل هذا فلیعمل العالمون شعر منضی کتاب ارافی عیاناً اجلی و اشرف
 نوع المقبول فالفاظ والمعانی جمعاً ویرانی لعیون مراعی العقول پس در عهد دولت
 روزافرون سلطان سلاطین الشرق والغرب الذی سخر سفیه الارض کا الشرق من الغرب
 غسل اسل و ضرب ضربت اش احلامن العسل و انصرط مطارب جداولش ابی من مجال الطرب

ویاچ کتب

سازمان کتابخانه

کیو مرث شانی که صیت عدل و دادش از آوازه شهرت پیشداویان پیش افتاده کیتبا و حکا
 که رشک قباب کیان جلالش کی بر دل کیان نهاده و فرخ زاد شهر یاری که ساسانیان
 در دربار فلک سانش ساسانی حسب اند و نرسی شوکتی که اشکانیان از نرسیدن بخدش از
 اشک فشانی اشکانی لقب اند و اردشیر توانی که اردشیر در پیش نهیب همیشه از روباها که آمد
 و بهمن بهمن مقامی که بطار و ده ضعیف تهورش بلنکی که اید بلنکی که اید سکندر داراکش داراکش سنجاقها
 و خسروان پروشیر پرده و دیده خاک پر و زور گاه پروشیر شانش از لطف سکنه درش بر سکندر
 نجفی فراسیاب شان میگرد و دور بحر سطوت پایش کاسه سر بر سکت در تختی فرسیاب
 سان میگرد و دارای جهان آرایش آرایش افزای و سپهر و اورنگ و پیش اورنگ و پیش
 فریدون دون و پوشتک بهشک در عرصه بیلی از بز و بال و بالا با بهمتن
 و در میدان نبردش اسفندیار از شجاعت زوین تن بعقبه علیش جاجم جم شوکت
 جاجم جاسای و در نوشتن طریق انقیادش سرکشان جهان بکلام قلم آسای پای سر قدم فرسا
 قصه تخت جمشید و جنب داستان سیریش تخمه لیسیت و طنطنه عسکر و دم و هند و پرین
 دشت اقتدارش طقطقه در پیش سنگ مسندش جرم خورشید و ماه دون و بساط کرد و
 ساطن را اطلس جرم عظیم می راند از نعم الما بدون آهن تیغش با طالع تیوری قرین و ضرب
 دستش از جهان آفرین آفرین شمشیر لال نندش در آبداری ماه آب و دشت شمشیر ناندیش
 تا بنده دست فلک و پنجه آفتاب تیر مار تخت رنگ از واکشش تار و مار کن بهی خصم

در اول کیان نهاده
 در فرخ زاد شهر یاری
 در ساسانیان
 در اشکانیان
 در اردشیر توانی
 در بهمن بهمن
 در خسروان
 در نجفی فراسیاب
 در سان میگرد
 در فریدون دون
 در اسفندیار
 در جاجم جاسای
 در قصه تخت جمشید
 در دشت اقتدارش
 در ساطن را اطلس
 در دستش از جهان
 در تا بنده دست فلک

در اول کیان نهاده
 در فرخ زاد شهر یاری
 در ساسانیان
 در اشکانیان
 در اردشیر توانی
 در بهمن بهمن
 در خسروان
 در نجفی فراسیاب
 در سان میگرد
 در فریدون دون
 در اسفندیار
 در جاجم جاسای
 در قصه تخت جمشید
 در دشت اقتدارش
 در ساطن را اطلس
 در دستش از جهان
 در تا بنده دست فلک

دریاچه کتاب

ذوالقرنین

کتاب اوله کلام است

نظام

ذوالقرنین و تورچه مغرب و دهر شب سکنه آفتاب اللهم ابدنا نوره لا فائتة الا تامم و ابدنا نوره

بار خدایا آدمی کن گفتند و منتهای دریا برای یاد در اعلق کنی

لا عائنه الا تامم بالهمام ملهم تائید و لطفین ملقن توفیق این سیاح غریق عورات و سیاح غریق عورات

بستهای او را برای اعانتت کرد و کار

بلبل بالانوائی بنوائی ریاض ضعیف نالی و صلصل سهوای شکسته بانی نکارنده این اطروفه بی نظیر

با تمام وسعا

محمد مهدی ابن محمد نصیر از زقما الله فی الدارین الرزق الدیرا و العیش النطر کلهن این مدعا

خلد خلد و جنان جنان چنان غنچه کشاشد که جواهر کلیات و قیام زمان این خدیو زمان را

در نظم نثر بسط ضبط کشیده بمرحله پیمائی این مطلب پیک نیک پی اندیشه را از خاک

عصای طلب بدست دهد و قوتین فاکره و ناطقه را که یاسخ و ماسخ قلب اند برای

اجرای ما معین این معنی حکم الق و کوک فی الدلایه کلک و دوات و اذانت ولو

و اولاد کنار نهد هر چند که در دته جبرعه بیان جناب مستغنی الاوصاف و صاف صاف

صهبا می مصطلحان مصطلبه تر شکل است و تو قفل بر قفل تو عمل عبارات آن خارج از اندازه

اقدام تو عمل لیکن بدلول اسحق اسحق آن یثیق رای مسد و نیت مشد و کشت که در طریق طیار

طرازی و سنای صنایع نکاری و سنای پردازی بیگانه تو کاپو کرده بر اع پیراغ را خذ و نعل

بالنعل پیر و سلائیق او هم کلک مسلاق او سازد و ان لم یدرک لضا لعل شاد و اضلع چون

و بیر همت قلم اطفا قلم کرده تر قیش و تر شوق و تعلیق و تشیق انعامد و کعبیت خامه از

صفر صیر آثار پیدا خارید ضمیر ژولیده و خاطر ژولیده با غفار خاطر من استند بر

فقد خاطر دامن تحمل بر افشاند و نفسوس این افشاند بر خوانند که سحرگاه از نقش همت

در خطر انداد

نظام
در این کتاب
بسیار از
کلمات
و عبارات
است
که در
دیگر
کتابها
ندیده
است
و این
کتاب
را
بسیار
محبوب
دارم
و
بسیار
از
کلمات
و عبارات
آن
را
در
کتابها
دیگر
ندیده
ام
و
بسیار
از
کلمات
و عبارات
آن
را
بسیار
محبوب
دارم
و
بسیار
از
کلمات
و عبارات
آن
را
در
کتابها
دیگر
ندیده
ام

ملا دین

دیباچه کتاب

خاوه چون است

درین کتاب بیست و یک فصل است

در بیان صفات و کمالات

و در بیان عیوب و نقایص

و در بیان اخلاقیات

و در بیان ادب و آداب

و در بیان تاریخ و حوادث

و در بیان طب و دوا

و در بیان نجوم و کائنات

سجیدن بحیاد است و سفینه را ده خاطر از ادوات درین بحر نجی بی خاوه مایستوی لایعنی
 والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل ولا الخور و شعرا این راه که سر کرده از مغرورشی بزم
 که نمبر نرسی از دوری پس صفت شد استهدف و صفت حسن من علی المنطق و تسکوت
 سترمد و و وقدم علی الفدا و شعر بزبان باش یعنی که قلم همان زبان یافت سرش در خطر است پس
 بوسیله مالا یدرک کلا سیرک کله تو سل و بوصله فقد یستجمع الورقار و بی حمامه و قد تنطق العبدان
 و بی جهاد تو سل حسیه پیاپی ادب برخاستم و باکت تو گفت تکلفت کفیرا بی خستم و کارا و کن
 من یاس که پیوسته مانند شعله ذکا بر بلاط و لطاط و سهول و حزن جهان سعانی لاسع بود
 تیرا کم عیون حزن و یاس محبوب شد و دهای او بی من قیس که بلاغت قیس را ادبی و ادبی
 من نفس شمردی و نور تجلی از پر توش دماه علی تنیک منسنا بقبس کفتی دمان لطق بر سبت و
 شاهد رویت و بیت دریغ داشته در جمال خجال خد بخدر تجذر و تجذر نفقت و بیج و وجه جبین
 مطلوب اکشف التفاسی با قناع از قیوع صورت نه سبت و طبع کلیل نیر طبع کللال زامینه بن
 ظاهر کرد نه برفض کفت که پیدایشی کیان کنج روان بخور روان رخبر سپرده و گادان جنبه شایگان
 خسر و در نهانخانه قلب مخزون مخزون نساخته شایگان طبع چندین سیدیکه سیم و زر چهرش
 قلم و عثمان را محیط سیم بالبحاح و لبحاج طلب اینمه لطف لطف ارش منو طر کجا ما عذری
 کنز الطیف و ما عدی دلک مانه عده همنز مند نیست اول مانه صد چندان کل خندان این
 درین چین بر اهل انش انش کلحن دان بر خوان پر خون سپهر فاشه ترک و تجرید بر خوان شبها

باز

در این کتاب بیست و یک فصل است

در بیان صفات و کمالات

دیباچه کتاب

و گوید ز کس و در روشنندی در رکن صفت با صفای خیال بسی چراغ دماغ سوختلدم و بس تیارسی آ
کلک بنیان باز ندان تنگه متخته بسا سراج مضیی در سر آنچه ندانین بیان و گرفتاران سخن سخن
سخن نیز و ز کشته شکافی غوامض مضامین ^{شکسته} و گفته ام و بیای تدبیر رف و با هم سخنان بلند رفته
ورفته ام آتش طبعی ز دهن شاعلی فکر شاعلی عبارات سوخته از دل سوخته ^{طایفه} و بالمشق الای کجا
ایکارا افکار را در جمله دل افکار بهدستی ^{شعله} ماشطه ناشطه قلم او ^{شعبه} مکتل بسبیل و کمال آویخته در محاکمه محاکم
و محاکمه حکایات بجایکت حاکم چابگردست ^{مهر و} خاسب ^{آزاد} شیخ ^{بناست} شیخ و روایات کرده غزلان
غزلهای شعور چسته و نذر وان عبارات خجسته از تالیف ^{ساکن} تالیف بجز که دست بجز که ^{مهر و} تخییر و
صید کا تزییر آورده و دیده ناقص خردان ^{ضعیف دل} محبوب که نظر خیر بر عیوب نمی گماند اقیح من
العشوا و دل الغشا و خساره ساره و شماره بشاره آن محبات نیک ^{دندان بردگی} میسیم و محبات تنگ ^{دندان} مستم
که از حسن ^{دندان} محیا و لبران ^{سرو کرده رحمت} بر جا بار دل ^{روان پرده} بر جانمیکند از نگر من ^{دندان} بیات ^{خواجه چشم} الی خا و بیات ^{روی} العرا جانوده
قیمه ^{دندان} اطلب من ^{دندان} القیمه ^{دندان} در چشم ^{دندان} تمیز این ^{دندان} دیده ^{دندان} و ران ^{دندان} با جعفر ^{دندان} نیر سلفیق ^{دندان} و عجم ^{دندان} و محمل ^{دندان} جمول ^{دندان} بر
سوی جا هو و بلیست و دیگر مقامات ^{دندان} اغنج ^{دندان} من ^{دندان} منقحه ^{دندان} باشو ^{دندان} ها ^{دندان} رشو ^{دندان} ها ^{دندان} گش ^{دندان} و خیر ^{دندان} یون ^{دندان} در یک ^{دندان} فوج
نشسته ^{دندان} و گو ^{دندان} تر ^{دندان} لنا ^{دندان} علیک ^{دندان} کتا ^{دندان} فی ^{دندان} قرطاس ^{دندان} فکس ^{دندان} و باید ^{دندان} هم ^{دندان} لقال ^{دندان} الذین ^{دندان} کفروا ^{دندان} ان ^{دندان} هذا ^{دندان} الا ^{دندان} سحر ^{دندان} بین
شعیر ^{دندان} پیش ^{دندان} این ^{دندان} جو ^{دندان} پیرانی ^{دندان} که ^{دندان} در ^{دندان} بین ^{دندان} باز ^{دندان} ارا ^{دندان} اند ^{دندان} به ^{دندان} قیمت ^{دندان} رشته ^{دندان} قرون ^{دندان} تر ^{دندان} بود ^{دندان} از ^{دندان} گو ^{دندان} هر ^{دندان} با ^{دندان} پس ^{دندان} حال
و دیگر آغاز کرده با کلک سخنور ^{دندان} بفسون ^{دندان} فسانه ^{دندان} ساز ^{دندان} کشته ^{دندان} کما ^{دندان} ای ^{دندان} بیزبان ^{دندان} مطلب ^{دندان} پرواز ^{دندان} وای ^{دندان} سو
نکته پرواز وای ^{دندان} حنر ^{دندان} رسب ^{دندان} پی ^{دندان} سر ^{دندان} شپه ^{دندان} طلما ^{دندان} ت وای ^{دندان} فرمان ^{دندان} تصرف ^{دندان} ای ^{دندان} خطه ^{دندان} خط ^{دندان} و قلم ^{دندان} و دروا

بسیار سخن آید
و کس که در این کتاب
نزد آن حکم و
تخلیه جوهر سکه بیان
آتش جان شود و در
سخن از روی
سخن از زبان
لا شطرت
کننده آورده
بر او نوشته کرده است
سخن جوهر

۱۹
بسیار سخن آید
و کس که در این کتاب
نزد آن حکم و
تخلیه جوهر سکه بیان
آتش جان شود و در
سخن از روی
سخن از زبان
لا شطرت
کننده آورده
بر او نوشته کرده است
سخن جوهر
نکته پرواز وای حنر رسب پی سر شپه طلما ت وای فرمان تصرف ای خطه خط و قلم و دروا

دریاچه کتاب

با سفید و سیاه از در آمیزش درآمده و بر تافتة جزس زرش و سیاه روی حاسلم
 بوده اگرین بعد حرف تر از زبان رانم و بعدستی توپا بر جاوه مسطر که از م تیغ بز فرقم
 و بنداز بندم کسخته شوا و قلن کلم الیوم انشا چون خامه نال نال سپیکر چونال ضعیف نال
 این حکایت با حکایت و این قصه پر شکایت بر خواند باد و ات کفتم ای آنکه از لیفته لیاقت ^{بسیار} لیا
 بر کیسوان شواهد شهید کلام سخن نو آید ز ما هید زها و عبارت عیبر و عنبر آمیخته و در مشکوی مشکوی
 اوراق خطائی طسرف رخسار فرنگی نثر ادبیا زلف زکی آویخته اگر خامه خام دست
 رو بر سینه زو باری تو یاری پیش کسیر و آرزوی مرا از روی یکیرنگی پذیرد و ات چون
 این مقال شگفت پوزر پوزش کثوره کفنت پیمات مر اثر ولید کی از تو بیش است و روش
 محجون من از لیلید لیلید پیش مصرع روزگار آشفست تر یا زلف تو یا کار من سیاه خام
 از خیل کدر جمع ماتم است و غبار لیلید و تلمذ تل تل بل کوه کوه بر نفسای در و نم تر کرم
 سینه غم آگنده ام چندان کردیم بر روی هم شسته که اگر از من بقلم نر کس خطاریان
 نکارند خط غبار بنظر آید و از پس بل افسرده ام افسرده پیچ و رنج و شکنج کشته آفت در طراوت
 در کام دهان من نمانده که کلک و سپید بد تدبیر از برای تدبیر لبی تر نماید بر و این سو و آن
 سویای دل ترک ده و قدم برین وادی سنه فلا تصاحبنی قد کفبت من کدنی عش ذرا
 بمفا و آنکه مصرع بالاترا از سیاهی رنگی و کربا شند بازا عاده عرض نیاز کردم که ای کثو
 پاری اسواد عظم و ای در سیاه روزی بار و زسیاه هم تو ام ای آنکه خیرت کتب

ناله با دل تهنوت
 دو دم من کو چکی است
 خورشید آن چشم من
 در کجاست جودت
 که در آن چشم من
 در کجاست
 کرب و در دست کردن
 و بقدر از نور کردن
 خواسته
 زلف زکی
 ۲۱
 ناله و سینه
 کوه کوه بر نفسای
 در و نم تر کرم
 سینه غم آگنده
 ام چندان کردیم
 بر روی هم شسته
 که اگر از من بقلم
 نر کس خطاریان
 نکارند خط غبار
 بنظر آید و از پس
 بل افسرده ام
 افسرده پیچ و رنج
 و شکنج کشته
 آفت در طراوت
 در کام دهان من
 نمانده که کلک
 و سپید بد تدبیر
 از برای تدبیر لبی
 تر نماید بر و این
 سو و آن سویای
 دل ترک ده و قدم
 برین وادی سنه
 فلا تصاحبنی
 قد کفبت من کدنی
 عش ذرا بمفا
 و آنکه مصرع
 بالاترا از سیاهی
 رنگی و کربا شند
 بازا عاده عرض
 نیاز کردم که ای
 کثو پاری اسواد
 عظم و ای در سیاه
 روزی بار و زسیاه
 هم تو ام ای آنکه
 خیرت کتب

و بیایه کتاب

بدرستی از بیایه کتاب

کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب

افادات سروش میزد و نترتات خنک کوید و کانی یکسا به شرف اکتساب جوید هر حرفی از
کلاش اگر ما خد اشتقاق شقوق علوم است از روی شتقاق چون قوی خود جامد شمر د و از هم
ماقص کفایت صحیح و مثالات سالم اورا العین و هموز و از معنی اجوف دست تغییر او را
سضا عفت کروانند و اوقات خود را صرف اعلان و جحد و نفی اقوال و کس استثنی و منفرد
از جمیع سخاها خان ماضی و حال و استقبال است نموده فعال مدح اورا یدم نسبت دهند
و همچنین هر صاحب ای سخن آرای که جو کلمات زبیر و اعتزازات تابعه و با شمیات کجاست
و نقاض جریر و خمریات ابی نواس زهدیات ابی القتا بیه و مداح کجبری و تشبیهات
المعری و روضیات صنوبری و لطایف کتاجم و بدریات مبتنی و بدعیات بدیع
الزمان و رسائل صبابی و مقولات ضبی را ما است در کلام صبی بر طاق لسان جفت عطلت
سازد و در معرض معارضت رباعیات و سننش باعنیات درشت را بهشت بونج از
یخ بر شکرد و محمسات یتیش نیچه بو سعید رستمی را بقوت معنی بر تابد و در شیوه تناسب
کلام امر القیس را مخالف قیاس و انما بد خیزالت صخر خیزالت سخن نشمر و جبریر خبر بر اعتراف
بنوا فصیح منی لسانا کلمه منظومات حسن بن ثابت از باب سخنان بلبید و غدوت
سخنان سبحان اسحیه بلنت لسان خود انکار و محضت مردم را در انساب بلاغت محضرم
واندا بو تمام را با تمام نسبت و در طرفه را در طرفه یعنی طرف نظم ظرافت از هم پاشند
سکره را بر زه درانی سکرند اسکر بچسب ای چسب و صین اندازد و کثیر غزوة را بی غزوة سازد

۳۳

این بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب

کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب
کتابت در بیایه کتاب

دیباچه کتاب

و شانی شکسته با طراوت بیانش کلزار فردوسی از طراوت دور نماید و در جنب اشراق
 ضمیرش شعله تجلی برضا چون شمشه تصویر بی نور خسر و ارشیدین کھنارش سخن لب کشاید و
 سخانی در مقابل شعرا بدارش چون رکاب بر تیر آید با نثار مقال و جحش شامی از فیض ماوه
 کساری غنی و در برابر اقوال لکشتش نظم تنها و بیکانه بی معنی عذوبت منطوقاتش لالی بر از جوی
 خجالت و فرخندگی آید اندازد و بلائی اهل آساز نک زردی و نقص شهره شهر و نکشت نما
 افاق سازد و در طور طور سخنورش کلیم کلیم بر سر کلام خود کشد و در بزم بلاغت کنتیش
 طبع سلیم سلیم سا بطن خطاب صراط با نقد و مکتبی رطل بستانی خواند و اهل را از اهل مبراد
 قوسی کمان کمانش استواند کشید و نظیری نظیر او تواند کرد و دید خستری ستاره سوخته او باشد
 و آذری آتش سجان افروخته او بالا خزه از نکبات دهر تزاری لقب و خرنی خطاب و
 بلاکی مخلص شده بدگر احوال خود تذکر این شعرا شعرا سازد و با سخی نجفی دارم چو چشم خسر و همب
 چشمی دارم چو حسن شیرین همه آب جسمی دارم چو جان محنون همه در جانی دارم چو زلف
 لیلی تاب و الحق و انشور مفلک و سخن سنج شفیقهی که بر آینه بر آینه پرورش در طلاقت با
 و ذلالت لسان تقاعه نریغ باشد و حلاوه و تحریر و طلاوه و تقریرش در بیان معانی
 و معانی بیان احلا من البدیع و ارکان بیت ذوقا فلتین وجود با وجود و وجودش
 در فن بدیع ابداع بحسن تناسب ترکیب یافته و شایع و در بر و مفوق و شش و کوب
 و انشای بی شوائب التباس بصنعت استهیم و بدیع و عمل توشیح و توشیح تبار و پود محسنات ذائمه

تذکره

تذکره
 در بیان
 در بیان
 در بیان

۲۵
 در بیان
 در بیان
 در بیان

و لطایف عرضیه یافته بر قامت موزون همفوقات نظم حمل مملکات لطیف پوشانند و تشنه
 لبان سخن از معانی آیدار ما همین نوشتند کلاک و وزبان اگر هزار دستان کرد و پندت
 داستان بلاغتش یکی از هزار نتوان کھنت و اگر از شعرهای ترش رقم شود از آیداری معانی
 آن صدای آشیار از صریر خانه خشک توان شفقت چون مشاطه طبع بدیهه بخش بشناختن کما
 جده سلسله مویان شمار نازک را بر ستمی و مرسل از مفرق نظم سلسل در انداز شعر و شعری
 کو کپه ما تقدم بقدم شعرش و مومین الشعرا ذوق و من السیف ارق طره آسا در آویزند
 و فصای ترون آینه و خالیه عالی روان بی پای کلکش فروریزند عاقبت غزلت
 احوالش از مطلع تا مقطع از احتمال و تسلیم تو اتر طحات و تضیق و تشدید تو از خطرات
 مدخول و بقوانی عموم شکاوس و مترکب و اسجاع هموم مستدارک و متراوف بمقصدی
 و معروف کشته ببردان و جیل نایره سخن و مقید بقید نوایب ز من شود و منظومات
 اسباب معیتش از استدراک تنافر و تناقض و استتباع تغییر و تناقص نشور و از سبب و
 مقطوع و مهور آمده تسهیل و تکمیل امور خویش اور تحت طبقات چرخ طمع و سپهر مضع نمود
 سهل مقلع بیند و قصاید مقاصدش بتراجع بخت ترجیع و باعنات کرو ب مستزاد بوده
 روی و از کناره بیت غزلت گزینید و ترکیب نظم بی انتظام کمالش از صدر ناعروض بهم
 موصل و لغم قریل و از ابتدای حیات تا ضرب اجل از جمیع ثور و تفریق جو جمع مع التفریق
 برایش محصل کشته غم جهان و جهان غم طرد و عکسی از مجموع احوالش و ظهور لال و در شمل شهر بر عبت
 ظاهر شدن

سعی در شرح و تفسیر
 و سلسله از اصطلاحات
 علم عروض است ۱۱۲
 در بیان
 در بیان
 ۲۶
 در بیان
 در بیان

دیباچه کتاب

گندبوی عود نشود و خسته جانی که داد از انقاس بخشش جوید به کام عود و عود و صندل
 با عود و صندل بستر آرد برای علیان چون دوائی مکنه شفا و طلبش لا اقر و حکمه گفته بودید
 و چون به بیمار بیماری قدم رنج فرماید رنج سر خویش کسیر و و بدل بصحت بدل شود و گرفتار
 علت نقصن اطبع نقصش از نقصن به نفس صحت بر نشاند و از ذیل قلوب اساه از حسن
 سو اسات کرد اسارت بر افشاند حکمت عملی لب از لبند دوشد و بلسان چرب و نرمی
 روغن بلسان از خشت پخته کشد شعر گانه نمن لطف افکاره بچول بن الدم و اللحم بخصبت
 روح علی جسمها به اصلاح بین الروح و الجسم عاقبت بقت سرطیس سیر روزی و اقسام
 استقام موارات گرفت را مد به هر طرف که درمان نماید درم و درمان سیاه و سبزی
 که مانند غفرون لاسم که کمنام و عرق عرقوب لبش عرقوب الیامه ایام و ختایش
 خسایس اخلاق و صل اسوس تمام تمام بوده عین پر عیب صنیش دعای نیون
 قرقه و سیاس و شیرین کاری اعمالش تشریب شربت ریواس بکافه ناس باشد و نمض
 از نمض و دار چینی از خار چینی و زنجبیل و کلاب از زنجبیل کلاب باز نشناسد و زنجی
 که از جبه قلب و حجلان خاطرش جزیره تیره تریوید و حقائق ضمیر حقائق تخمیرش طلب خدای
 الرجال قاتل ابیه باشد و درون و بیرونش منبت رتیلاد و رنج عقربا رویت
 روی و لاشولش و رحمت زقوم را بشکونه آرد و جلاب خلاب آب سبیش در گلوی
 رضا بجای شفا کار و شغای سکین نماید در باغ و رانغ مانند خرم همیشه خرم بجایش هر سیر غم

منزل
 و دوائی مکنه شفا
 و صندل
 و عود
 و غفرون
 و کلاب
 و زنجبیل
 و ریواس
 و عرقوب
 و اسوس
 و شیرین
 و حقائق
 و تخمیر
 و طلب
 و حجلان
 و حقائق
 و زقوم
 و جلاب
 و آب سبیش
 و در گلوی
 و رضا
 و شفا
 و سکین
 و نماید
 و در باغ
 و رانغ
 و مانند
 و خرم
 و همیشه
 و خرم
 و بجایش
 و هر سیر
 و غم

بهر کس

بهر کس

دیباچه کتاب

احترام این بیت و در زبان خواهد کرد شعر کوکب نخت مرایج منجم نشاخت یار
از مادر کیتی بچه طالع زادم و هر تجمی که خسر فزادات فقیه و خطوط جنیش عقرب نحو
راطرهیت بوده جو زاز جوزا و شعیر از شعر اباز نشاسد و چون از آسمان پرنده از سیما
سخن گوید و چون از فلک کوسین از فلک جواد بدو ایما کردون دون دون نوار از
سپند نجوم مجبره کردان نرم عشرتش بوده از درم کیسه اورا حبسوه و لغین در سعید سن
بساعتش ساعد بازند تخمین پتحمین حسالش پروازند ذات الکرسی بکری نعتش نشاند
کلب الجبیر پاسبانی آستانش گلبه باسط ذراعیه بانو صید کوید راس طرب دیش نختند
ذنب عقده از کارش کشاید قلب بدلداریش آید چه چین مسای نیانش کرد همیشه حسیخ
نیوفسری تیغ خصومت بر سردانشوران نی کوفراخته و خرگاه دولت برای بهین
افراخته کاخ خاکساری حنبر بر کاخ عزت اهل کمال نریزد و درین بحر نوحوا
طوفان حوادث جز بطوفان سرای ارباب دانش نخیرد سایه نشینان قباب کردون
اگر عالی و کردون پیوسته در راسته بازار جهان بازار راستان زبوتند و مطلع بوزن
طالب و زبون هم عالمی هم در هموم هموست و غموم همزندان مستظل غمام غمای غموم
چهره نخت نقاب نقاب در تحت نقاب خفاست و طایر احوال کرده نقتات در
موتقات دهر مژول احوال جهاد مام خفض و غیش باغم و فراغت و راج و عشرت مهیا
بهر کبارست مدام خفض و غیش ناعم و فراغت و راج و عشرت مهیا بهره کبار دست قضا
نورگان نظر آب و غم احوالی هر نعمت حجاب گوارا شده

مقاله در فضیلت
سنت بر آقا سید کبیر
نقش فقیه
در بیان
دوستان و علم و نام و در
سوی این بی بی با شکر
سوی این بی بی با شکر
مجلس
از بزرگ کرامت
مجلس
مجلس
اول است آن چیز
که صیادان در و ال
صیادان در و ال
کسی بوی کلام و ابیات
۱۳۲۰

دیبچه کتاب

افسا در آرمی بط پراب را از بط شراب چه بهره و خرس بادیه را از خرس باوه چه نشوه
مهر بران مستندان
 اخرس نانشوا شیوه شیوا مقالی چه داند و بدوی را مثل و نخل شهرستانی چه فایده
لال هیچ و کونا
 رساله سخن او در دستم از جور چون حرف حق نشوند و کار نامه شک از تنگ و کار خا
سوادیک
 از تنگ را از تنگ هنر عاری بین تکلیف سخن و صورتی است خارج آهنگ و گفتگو است
تجان صین
 بی ترانه و ترنگت و سواد و خط نقشی است سیاه که قلم کلک تیزنگ تیزنگت ساز بی رنگ
سرد و آبرنگ
 تیزنگت سا بر ریاض ورق بر اینکینه و کردیت تیره که بر ایشاندن دست و بیرازدن
 چر کتاب خام بر کتاب فروریخته انهم عن السمع لغزولون وعن البصر لمجربون رباعی
بیتکه آنها از نیندن بنزدند و از سر دیده محبوب
 امروز بهای هنرم و عود یکی است دور چشم جهان خلیل و فرود یکی است در گوش کیا
 درین بازارنده آواز خرد نغمه و آود یکی است شخص فاکره و فاکره شخص هرگاه بقدر استعداد
 ماده و ماده استعداد و هنر کمال و کمال هنر و کو هر سرشت و سرشت کو هر خرج کند و از بلا
 طبع و طبع بلاغت باطلاقت لسان و لسان باطلاقت کلامی که آبداری لال نکاتش
 آبروان در وان آب را عرق عرق شرم سازد و بنا طاعت خانه تقریر و تقریر بخاره درم
 ورق و ورق نامه درج دهد هر چند که صناعت این نوع سخن که سخن در صناعتش نیست معلوم
 ضمیر آگاه دل آگاه ضمیر است و کیفیت جودت و جودت کیفیتش در پیش هوشش تیز خرد
 و خرد تیز هوشش تمنعی از تحریر ویر و ویر تحریر یا مانند کناره کردان کوی انصاف بر کا
 انصافی با چون این کوزه عبارات قانع سمع گوش و آویزه گوش سمع کرد و از ریح
شنودن

عین و عینک
 زهر سبزه
 نیشکر
 قاضی مستعدانی
 در بزم نیشکر
 مسدای ناد
 م
 فغان باج
 اشکان کوش
 رگاکت
 غیب و گشت

دیباچه کتاب

طعن و طعن ریح تو فیض شان ^{زخم تیزه} ^{طعن زدن} با باب جمعیت خاطر برایشان مایه پریشانی خاطر جمع شود پیر
صورت لطف سخن باین فرقه بوشانیدن اناناب باب بجز این سخن است و نبات در خلا
ستور نبات خوار رختن است و از زبان محلی وصف حال مل را به هم ربانی خاصه بر خواننده
نصیب النصیب و النصیب و لن نصیب الا ما کت کیت و کیت چون شورید حال چون از
مادام شکای بند جیده و ریخ و طاعت و غیره با نتیجه جبین و جان
بوستان دوستی دوستان باستانی که باستانی ایشان شقیقه بود بوی یوفانی شفقته
و ایچ یسین یسین یافت دریافت خواست یابک قلم از قلمه و سلم که مرغ دست امونیا
بود سپوند تعلق برود و دیگر نام نامه و آمد نبرد و بواعث العاده کالطیغه الثانیه سرسرای
پیش آورد پس بفاد من قرع با با و لوج و لوج اباب ابرام حلقه کوب و در طلب گشت و لتجبا
باستان رستان نوار حضرت سرای عقل شافت و نخست طوطی زبان را بشکر شکر شکوف ساجت
و بعرض حجاب حجاب جلال و ابواب ابواب اقبال رسانید که فکرت پیشه کسالت پیش گرفته
و بر کاهل کاهلی و توانی از ناتوانی سوار آمده و خانه بقباق استکال لسان شوکت آسا
زبان شکایت تیز و سپاهین کاغذی در بر کرده سان ماتم زدگان از دست زمین و زمان کین
وریده و برینه الفت کشیده و خوالستان ست از زمین گرفته خود را بسایه زده بجای اد
از دیده اشک شگرف کون میریزد و تصویب و ایعاط و تهذیب و ایقاط آنها محول بر این
شماست باشد که این سیاه دلان حالت منافست و مناقشت ترک دهند و بر طریقه
ظریفه ظریفه یاری قدم نهند و الا من باری تشش کالای صبر و سکون زده سر بشید آ

اینکه در این کتاب
بقباق استکال لسان
که در این کتاب
شکر شکوف ساجت
سایه زده بجای اد
صوابه
بند دادن

دسیا چو کتاب

مهر بر مرز شوق شوق انگشت قبول بر دیده و قدم پراه مغاومتت مفاومت نهادد
تلمیح سخت دل مرد بند
نفس رسانیدن

فاشکار را از روی اخلاص بدعای رب شرح لی صدری و سیرانی امری و احلیل عقدت
خدا بگشاید که برای من سینه بود و میسر کن برای من امروزه گشاید که عقدت

من لسانی رطب اللسان کشته گفت مصرع از دست یک اشارت از ما بسر و دیدن
از زبان من

ستجدنی انشا را صد صا بر اول اعصی ملک امر او و ات نیز از او و ات اد و و ات
چون بی انشا بر سر ما میسر کنند و عصیان میسیر برای تو کار بر

آلوده و را گلند که در کد و رات را که از خاطر و خاطر خار خار در خاطر داشت بر افشا بند
ملم کران دو شواری یک

با نیمی خط در واد و حکم اسلک یک فی حبیک کخرج بر صبا بر من غیر سور و خطاب الق
بر دست خود را در حین خود و درون آینه خدی نوری میون کنی بری

ما فی بینک تعلق ما صنعوا بی مداینه بهما و نه دمان بر کشاد و تسویفی که با و صفت شوق
انچه در دست راست واری فرو بیاچ آفتاب سخت کرده اند خیر و ضد صلح

در تسویق آن بطور پوست و اما فی که در اعلاشی آن واقع میشد مندفع کشت و برقع غواقی
صفت دادن

و بود از چهره عواقب و لو ادر مطلوب مرتفع پس اندیشه و در اندیشش خصوصه و سوسه
کثیرگان

و شوشه از عارض ضمیر بر انداخت بهوای وصل معشوق مراد مع شوق مراد اولی محبت
مسالم

بما محبت برداخت کشتن فلا ذله و ضمیر محبوب از روی حجاب حجاب معذرت را معذرت
پناه و گرم بخشش

عذار یا وه سرای بل الانسان علی نفسه بصیره و لو القی معا ذیره و طبع لبق خلق و ذمین
بیک انسان بر نفس خود بنیاست و اگر چه انداخته برده و نارا

ذمق ذلق با کلک عن طلق از مداد عین رنق بر بیاض لبق لبق مطلب بکار کشت
پرده پیش

و خاطر بهیوده لای تمینای یوجدنی الاستقاط ما لا یوجدنی الاستقاط و سوق شوق
بسته می آید در میان انداخته یا آنچه سوخ و میشو در میان مطاعمانان

بعضم سوق سوق سخن پردازی حمل مطینه بهمت نموده درای هرزه درانی برگردن
کوبی

زامله امل بست قد وضع البحر س علی بکر غلط و پای توکل کالحادی و لیس له بعیر بار که
بپرکش

تجسس گذاشت در دبار بر بیشتر جانی فی انشا
ش حدی خوان بی شتر زانوی است

روایت
تلمیح سخت دل
نفس رسانیدن
از زبان من
چون بی انشا
ملم کران دو شواری یک
بر دست خود را در حین خود
صفت دادن
کثیرگان
مسالم
پناه و گرم بخشش
کوبی
بپرکش

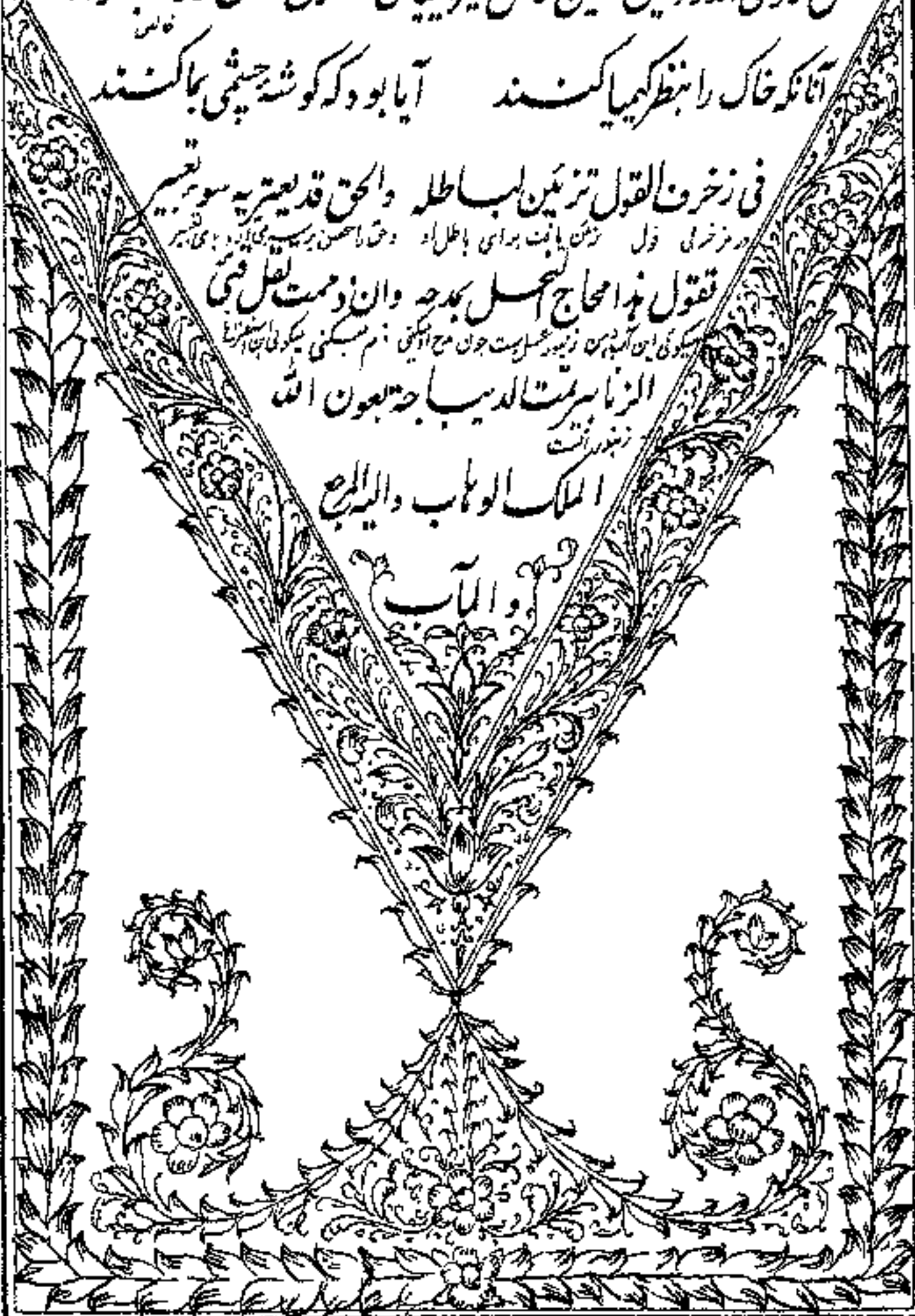
دسیا چو کتاب
مهر بر مرز شوق
فاشکار را از روی
من لسانی رطب
ستجدنی انشا
آلوده و را گلند
با نیمی خط در
ما فی بینک تعلق
در تسویق آن
و بود از چهره
و شوشه از عارض
بما محبت برداخت
عذار یا وه سرای
ذمق ذلق با کلک
و خاطر بهیوده
بعضم سوق سوق
زامله امل بست
تجسس گذاشت
بپرکش

بکار تلمیح
تجسس گذاشت
بپرکش

طرقا و دیده زرقا قدم فرسای این ^{انزق} ^{آبای کوب} ^{تعبه برق} و طلعه خرقا کشته حصبات و حیاتی که
از دشت بیاض میوادی التقاط نموده بود و با عدم ربط در خیط خیط و حیط ارتباط و ^{ده}
آن را بدیره نادره موسوم ساخت امید که از فیض انظار اربل نظر هم سلاک کوه تراو آب
وس روی اندو و این مسکین از مس کسیر بکیمیای اصلاح شان زرتاب کرد و شعر
آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه چشمی باکشند

فی زخرف القول تزیین لباطله و الحق قد یعتبر به سو تقسیم
^{در زخرفی قول تزیین بافت برای باطله و حق را حسن برسیب می یازد و با حق بر}
تقول نه احماج حمل بحد و ان ذمت لعل نمی
^{میگوئی این کعبه من زیند و عسرت چون می آید نام مسکینی بگو تا این آیه}
الذما سرت الدیبا جبعون الله

الملك الوهاب والیرح
والماب



طرقا و دیده زرقا
قدم فرسای این
تعبه برق
و طلعه خرقا
کشته حصبات
و حیاتی که

۸
تاریخ
نام و الاقوام
در بزرگستان و نام
و ششماست
بیان بزرگستان
که آن در دست چاقی
نکاتینند

در بیان اختلال مالک ایران تقید ملک

نقص علیک من انبار ما قد سبق بل اتیک حدیث الجنود فرعون و ثو و مصدوقه
 این سخن حال امیر وین علیجانی و اسد الله ابدالی است که ریاس الامر با دعای ریاست
 در حاشیه ملک بفتنه انگیزی برخاسته اش بیداد فر و خند و راست بداد افراختند
 نخستین امیر وین بل و از رعایای قندهار که در عهد خاقان سیه شمشیر شاه سلطان
 حسین از سو رسلوک و لا و انولایت و شوک شوکت شکاک شاکلی سلاح ایشان
 شاکلی و با قلب شکاک و چشم باکی برای قظلم و عرض دردناکی بسوی رودی باوشای
 شاکت و چون در دربار فلک حماس معینسی و معیشی نیافت بجانب قندهار
 عطف کرده در معاطف ملک اول الامر ثانی عطف گشته در سال هزار و صد و
 بست و یک هجری مطابق او دسیل کرکین خان و الی را بگر و کین گشته
 رایت طغیان بر افراشت قد لقی و سپاس بجوالی و حواشی و ثت بازید
 با ظفر ظفر چهیره حسای مالک را تخدیش و مصا قبات آن ضلع راتا حد
 دلگت و دلارام از مضافات مملکت خویش نمود و با دلارام مرام
 هم آن خوش شد و از منهل کامرانی جریه نوش انما خدشش المخذوشش انوش
 سر پند بدرستی که خدشش نم استند شهرین است

باید بود
 برای جنگ کسی
 بسودن بدین
 سواران
 خاداران
 عطف
 بیخبر کردن
 سرافراز
 از کجاست
 بجای
 ۳۵
 در بیان
 و در بیان
 و در بیان
 و در بیان

استیلاى افغانه باصفهان

و بعد از آنکه غلبه‌های از غل جهان را بفساد تمجیت اسد الله ابالی که در اصطقاع و اربع هشت
 نیشن داشت در سال هزار و صد و بیست و پنج هجری بر کنون سریره شریره تجا هر و بر کیدت
 باطن باطن باطل نظر بر کرده عهد بندگی را منضم و جل اطاعت را منضم ساخت و بر قلعه
 بهرات مستولی گشته آغاز معادات و حقوقی اندیشه روز معاد و اشاعه بیداد قوم غا
 و نمود نمود فادانک هم الفا و ون و بر در ایام و احوال احوال انام تغییر یافته و رقص
 دولت تصور و در خلل کشور خلل و کسور پیدا کرد و زمان و منا کتب سراز گریبان سرکشی و خلا
 دست از خلافت دراز دوستی بر آوردند و ادانی و افاصی و اذتاب نواصی مطلق
 و صیاصی و نواصی قوا صی بدولت و الا عاصی گشتند که ده اشرا را سر ار سر ابر
 و خجاست ذاب و خیانت ذات بر ایمان عیان ظاهر ساختند و بدگو بهران بی قیمت
 بقتله انگیزی قد و قامت افراختند قد قامت القیمة من افسا و هم فی السابرة
 و صارت غیر الفتن النائم من القاطم سابهرة و غلبت شته الله علی عیون
 الاعیان و القلب الشته و السته فی کل مکان و معان و اصلت الدهر سکنه
 علی السکان مسنونا و مرج حمار البلا و بالبحار مسنونا و فواق القوا قر قد زهرت و
 عما قد العنا قد ظهرت و خلافت الفتن و تفسن و سحر الحلاف و تدعیمن
 ذلک بان الهم یک مغیر العز انعمها علی قوم حتی یعنی و اما ما نسیم

بیان استیلاى افغانه باصفهان تربیت بیاد

اصطقاع
 و اربع هشت
 نیشن
 باطن باطن
 بهرات
 و نمود
 دولت
 دست
 و صیاصی
 و خجاست
 بقتله
 و صارت
 الاعیان
 و خجاست
 بقتله
 و صارت
 الاعیان
 و خجاست
 بقتله

استیلاهای فاعله باصفهان

ایام همراه را سمرغ قلعه قاف قحطی میتوانست گفت و شده غنقا سجدی انجامید که در راه

اهل شهر مثل طارت بهم الغنقا مثل میتوانست حبت کم ترکوبین جنات و عیون و زروع

و مقام کرم و نعمة کانونا فیها فاکمین سوت عالیه جاویه آثار خاویه علی عروشها و اینده

خانهای و نشین ازین واقعه صورت نمای معنی واقعه علی عروشها و عروشهها شده

آن عرصه پر خروش حکم وادی خاموشان یافت ضرب السد شلاق قرینه کاشت است

مطمنه با تها ز قمار قد امن کل مکان فکفرت بالعم السد فاذا قها اندلس الجوع و الخو

بما کانونا یصنعون خوانین خوانین خوانین خوانین و اشته شیوه زال فلک یوفانی

آغاز کرده شاه کردون بساط را که از دغلابازی حریخ شطرنجی و کجروی فرزند بریل بن حیر

مات بود سوار و در حقیقت از اسپ دولت پیاده ساخته بجانه محمود که در عرصه اسپ

و فرزند نهاده بود رخ آوردند و براندن بیدق بی پروائی منسوب خصم جاکیش را در اول

دنب دست نشین کرده دست فلج را چون دست سلطنت از دست دادند و خودم

دآ و نیافتند و زبان جهانذاری بدب و عویل بنیاد کرده و این بیت است انمود شمر

لکن کسفونی بلا غله و فارت قد احم بالظفر فقد کسفت المر من دونه کما کسفت

الشمس حرم الظفر پس محمود تباریح پرتباریح چهاردهم شهر محرم سنه خمس و عین مائة

بعد الف مطابق با رس سئل داخل شهر اصفهان کشته و باگردان افغان پابست

سروری گذاشت و درین دیر دیر پای دست عدوان برافراشت کان معنرا

توضیح
بازی شطرنجی
سلطنت
بازی شطرنجی
است بر اول
اصناف اهل کربلا
عوامل
آواز بلند کرد
انواع
خواندن
گروان
سروران
و بی پای
پایین

در تفسیر مزاج اهل روزگار و دهر ناسازگار

خویش را تالی مالک دینار میدهند بجهت نیار و ادوی نار اختیار کرده در عشق و ذمب محرم
 و ارباب گردیدند و لئاس فیما لعشوقن مذاهب از گردش زمان زمانی که پیشوایان
 ساده پیرساده رخان عریض آلوده گشته در حسرت فرود میگردند و فصلای بلد
 از بلاد بیضه اسلام را اول من بیضه البلد می شمردند عارفان با بخار نایب کاران
 که شرب شراب نایب کارشان بود سپرداختند و عموم اناسی از یاد حسد اناسی
 گشته مطیبه خلد را بمطیبه ان ماله اخلده در بین دشت طول مال محمول حسب
 شرمال مال لاریکی و لاریکی ساختند و در مدتی که بنعم بنعم تنعم و اشتغال لای
 و الاهی را اقر من الالادیده و صلوات شکر شکر و رزقکم من الطیبات لعلمکم
 تشکرون را بسکر کفران معاوضه زدند ایران از کثرت فاسقان صفات پیشه
 بیشه فاسقون روم گشت و همیشه شقاوت اساس افکن قهر و م القصد و ان حسد
 لبوا لقصص الحق باقتضای دبغشوم شوم و سور سلوک سلوک سلوک ملک کسخت
 و بحار هرج مرج بلایج و مانج شده فلک ملک از اوج موج نوایب بگرداب تباہی
 در افتاد و زمانه نیک و بد را بقدر و مدح اختصاص داد و مردم بسیار را بسیار
 و شمار مقارن و مقارب آورد و بهیره بهیره دولت را بهره تمام کرد و ارباب
 حسد را فی جید اجیل من مسد لعطنه الدرهم مرهم بجر و ح دهر کامیابی بخشید
 اکارم مکارم ذات و اعالی معالی صفات در مقام لادی ما وی گزیدند و امان
 بزرگان بزرگان

مالک و شکر
 صواب حسن و شکر
 صبری در بود
 عریض آلوده
 بیضه اسلام
 بیضه ان ماله
 اخلده در بین
 دشت طول مال
 محمول حسب
 شرمال مال
 لاریکی و لاریکی
 ساختند و در مدتی
 که بنعم بنعم
 تنعم و اشتغال
 لای و الاهی
 را اقر من الالادیده
 و صلوات شکر
 شکر و رزقکم
 من الطیبات
 لعلمکم تشکرون
 را بسکر کفران
 معاوضه زدند
 ایران از کثرت
 فاسقان صفات
 پیشه بیشه
 فاسقون روم
 گشت و همیشه
 شقاوت اساس
 افکن قهر و م
 القصد و ان
 حسد لبوا
 لقصص الحق
 باقتضای
 دبغشوم شوم
 و سور سلوک
 سلوک سلوک
 ملک کسخت
 و بحار هرج
 مرج بلایج
 و مانج شده
 فلک ملک
 از اوج موج
 نوایب بگرداب
 تباہی در افتاد
 و زمانه نیک
 و بد را بقدر
 و مدح اختصاص
 داد و مردم
 بسیار را بسیار
 و شمار مقارن
 و مقارب آورد
 و بهیره بهیره
 دولت را بهره
 تمام کرد و
 ارباب حسد را
 فی جید اجیل
 من مسد لعطنه
 الدرهم مرهم
 بجر و ح دهر
 کامیابی
 بخشید اکارم
 مکارم ذات
 و اعالی معالی
 صفات در مقام
 لادی ما وی
 گزیدند و امان
 بزرگان بزرگان